جامعه فروپاشیده، جامعه استبدادزده، جامعه عقب‌افتاده، جامعه کلنگی و تعابیری ازاین‌قبیل را قریب به ۸۰ سال است که تکرار می‌کند و آن‌وقت نمی‌تواند به ما توضیح دهد تحت چه شرایطی مجموعه‌بزرگی از نظامات انتقادی، نظامات تولید امر زیبا، امر خوب و امر حقیقی همچنان در وحشتناک‌ترین وضعیت‌ها در حال تداوم حیات خویشند. آن لحظه‌ای که هنوز شما کلی صفحه اینستاگرامی دارید که مثلاً مادر خانه، ترشی‌هایی که درست کرده را برای فروش در آن عرضه می‌کند تا با درآمدزایی از این طریق بتواند زندگی‌اش را نگه دارد. حالا همین مادری که دارد زحمت می‌کشد و محصولی تولید می‌کند، باید پول فیلترشکن بدهد و به یک بلاگری که مهارت خاصی ندارد پول بدهد تا او صفحه‌اش را تبلیغ کند و آن ساخت رسمی بدون اینکه کلیت این کیک اقتصادی را در نظر بگیرد، می‌گوید ما در کسب‌وکار دیجیتال شغل ایجاد کردیم. نه آقا این شغل ایجاد کردن شما نیست، این لحظه‌ای است که حیات اجتماعی از آخرین سرمایه‌های خود برای بقای شرافتمندانه‌اش دفاع می‌کند. ما چنان در جنگ نمادها در قلمرو رسانه‌ها فرو رفته‌ایم که این بدنه و جمعیت بزرگ را یا نمی‌بینیم یا جدی نمی‌گیریم. نظم اندیشه‌ای ما در دیدن این نظامات مقاومت اجتماعی که در لایه‌لایه حیات اجتماعی این سرزمین ریشه دارد، ناتوان است.

آیا این دست‌وپا زدن برای حفظ حداقل‌های زندگی به‌معنای زوال نیست؟ به این معنا که این تلاش‌ها صرفاً برای بقای زندگی است، نه رشد و ارتقای آن.

این روایت نادقیق است. بقای زندگیِ بیولوژیک با بقای اخلاقی زندگی دو چیز است. قطعاً جامعه‌ای که به زنده‌ماندن صرف برسد، می‌توان گفت که این جامعه به مرحله زوال رسیده است. وقتی شما به لحظه‌ای می‌رسید که فقط می‌خواهید زنده بمانید نه اینکه زندگی کنید، آنجا دست از هر مقاومتی می‌شورید و شروع می‌کنید به فرمان‌بردن و گردن‌شکستن مقابل هر مرجع قدرتی. اما دقیقاً تا لحظه‌ای که هنوز ترجیح می‌دهید که بگویید نه! ولو به قسمت لت و پار شدن بخش بزرگی از زندگی‌تان، این یعنی هنوز میل به زندگی اخلاقی تداوم دارد و منتظر گشایش است. این همان چیزی است که نظم اندیشه‌ای باید آن را بفهمد و تبیین کند. این همان لحظه و تجربه‌ای است که جامعه ایرانی نه اکنون که در طول تاریخ به‌ویژه پس از مشروطه مدام در حال حرکت به سمت آن است. جامعه ما شاید در وضعیت‌های خارپشت‌گونه‌ای قرار بگیرد و جمع شود اما لحظه‌ها و سپرهای دفاعی قدرتمندی دارد که تلاش می‌کند هسته صُلب خود را نگه دارد. در شرایط حاضر اما الگویی تحلیلی که می‌تواند توتالیتاریسم را توضیح دهد بر فهم جامعه ایرانی غالب است. این ایده جامعه توده‌وار یک کلیشه است که حاصل تحلیل آلمان نازی و روسیه استالینی در فضا و زمان خود متولد شد و ایده جامعه توده‌وار را مطرح کرد. برخی در ایران این ایده را می‌آورند و بدون اینکه ضرب‌آهنگ‌های جامعه ایرانی را مد نظر قرار دهند، نعل‌به‌نعل، نظریه جامعه توده‌وار را روی جامعه ایرانی سوار می‌کنند. درحالی که اساساً خصایص تاریخی، جغرافیایی، قومیتی، مذهبی، زبانی و عواملی ازاین‌قبیل در جامعه ایرانی، اجازه توده‌وار شدن را نمی‌دهد. این جامعه یک جامعه شکل‌یافته و در حال شکل‌یابی مداوم است. این وضعیت شکل‌یافته و در حال شکل‌یابی، هرگاه با ساختارهای قدرتی مواجه می‌شود که تمایلات توتالیتر دارند آرایش دفاعی می‌گیرد. تمایلات توتالیتر تلاش می‌کنند تا جامعه را توده‌وار کنند اما درست در لحظه‌ای که می‌خواهند ایده خود را عملی کنند، به‌واسطه حجم وسیعی از نظامات مقاومتی که در ضرب‌آهنگ‌های حیات اجتماعی وجود دارد، شکست می‌خورند. مقاومت، دفاع از مکان زندگی است. بسیاری از چریک‌های مقاومتی مکان‌زدوده که بیشتر طراران بی‌مکان‌اند، توأمان که نفرت از وطن و خاک را تئوریزه می‌کنند فکر می‌کنند در حال مقاومت هستند؛ درحالی که مقاومت، مقاومت در مکان است. گنجشکی که هم شما دست در لانه‌اش ببرید نوک می‌زند، شما چطور می‌توانید توأمان که نفرت از وطن و سرزمین را تئوریزه می‌کنید خودتان را به‌عنوان کسانی جا بزنید که گویی از مکان زندگی ما دفاع می‌کنید. اتفاقاً آن رویکردها، در وهله نهایی خودشان در چنان خشم سادومازوخیستی و فاشیستی درغلتیده‌اند که آخرسر با همان نیرویی همدست می‌شوند که ظاهراً در حال نفی آن هستند. مسئله بر سر این زیرلایه حیات اجتماعی است که جز در یک مطالعه جامعه‌شناختی نظام‌مند نمی‌توانید آن را ببینید و به آن برگردید. ناخرسندم که عرض کنم، بخش بزرگی از جریانات فکری در ایران امروز، پز و ژست‌شان این است که نه‌تنها تاریخ ایران را نمی‌خوانند که به آن بی‌سوادی تاریخی افتخار هم می‌کنند. ما افرادی داریم که به‌عنوان روشنفکر محکم می‌گویند: «ما در ایران کسی را نمی‌شناسیم که سرمایه فرهنگی داشته باشد» یا این ادعا که؛ «ما پیش از مشروطه (که آن هم ایده وارداتی است) اصلاً چیزی نبودیم و الان هم چیزی نیستیم». وقتی نمی‌خواهید به تاریخ برگردید و یک نفرت مازوخیستی و کین‌توزانه از لحظه زیر پایی‌تان دارید، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانید بگویید اندیشمندان یک زیست بوم یا زیست جهان یا یک وضعیت تاریخی خاص هستید. شاید مترجمان خوبی باشید اما اگر این نظامات مفهومی که تولید می‌کنید نتوانند وضعیت تاریخی ما را توضیح دهند، خب به چه دردی می‌خورند؟ تبدیل می‌شوند به مفهوم بازی و کسب پرستیژ نه مبارزه برای حقیقت، خوبی و زیبایی. اندیشه‌ای که تاریخ زدوده است، نمی‌تواند جز به زوال فکر کند چون نمی‌تواند لحظاتِ تروماتیک را با نظامات مفهومیِ وابسته به وضعیت توضیح دهد، تشنج آن رویداد به شوریدگیِ گفتاری تبدیل می‌شود. رویداد تاریخی در اکنون ما متشنج است و چون ما درون این وضعیت تاریخی قرار می‌گیریم، تشنج رویداد ما را متشنج می‌کند. مسئله اما این است که آیا یک اندیشه می‌تواند تشنج این رویداد را همچون قسمی داده تحلیل کند؛ یا تشنج رویداد، گفتار را چنان پراکنده می‌کند که به پریشان‌گویی می‌رسد.

شما معتقدید که جامعه ایران یک جامعه توده‌ای نیست، آیا این به این معناست که در این جامعه امکان ظهور گفتمان یا ساختار سیاسی پوپولیستی ممکن نیست؟

بیایید به تاریخ برگردیم. کدام لحظه تاریخی را در این چند دهه می‌شناسید که یک گفتمان پوپولیستی توانسته باشد یکسر قدرت پوپولیستی خود را تثبیت کرده باشد؟ من دارم از کلیتِ متخلخل و متکثرِ حیات اجتماعی در ضرب‌آهنگ تاریخمندش حرف می‌زنم. اندیشیدن به کلیت در ایران معاصر دارد از دست می‌رود. ما فقط به اجزا و رخدادهای معلق در هوا و به اخبار روز واکنش نشان می‌دهیم. این کلیت یک لحظه‌اش، لحظه‌ای است در مرزهای جغرافیایی ما و لحظه‌ی دیگرش در روابط بین‌الملل و کلیتِ سیاسیِ جهان است. من دارم از کلیت حرف می‌زنم. بله گفتارهای پوپولیستی در ایران خیلی جاها توانستند قدرت کسب کنند اما کجا توانستند به شکل مطلق قدرت را آنچنان که در نازیسم یا استالینیسم شاهد بودیم به دست بگیرند و تثبیت کنند؟ تثبیت قدرت توتالیتر در ایران همواره با مسئله‌ای بحرانی مواجه بوده است به‌نام مقاومت حیات اجتماعی. سوال من این است که آن چیزی که دارد مقاومت می‌کند چیست؟ چرا تا آستانه‌های یک بحران ویرانگر پیش می‌رود، اما همواره حیات خود را بازیابی می‌کند و قدرت تمامیت‌خواه را به عقب می‌راند؟ به تاریخ جنبش‌های اجتماعی ۱۵۰ سال اخیر از یک‌سو و قریب به ۱۵۰۰ سال از دیگرسو بنگریم. انرژی گرانشی مقاومت این لایه را حس می‌کنیم اما انگار نمی‌دانیم کجاست و پیدایش نمی‌کنیم. چرا نمی‌توانیم پیدایش کنیم؟ چون نتوانسته‌ایم بنامیمش، چون حیات اجتماعی خود را تاریخمند مشاهده نمی‌کنیم، فقط به برشی زمان‌زدوده از آن نگاه می‌کنیم. چون ما درون یک دوقطبی به حیات تاریخی در ایران نگاه می‌کنیم که یک لحظه‌اش، چریک توئیتری اینستاگرامی است و لحظه دیگرش زهد خشک و محتسب‌گونه‌ای است که از دریافت تجربه تاریخی تهی شده است. یعنی درست در آن لحظه‌ای که نظامات اندیشه‌ای باید در یک رفت‌وبرگشت مداوم و زمان‌مند با کثرت در وحدت، خود را بازآرایی کند. چریک مجازی و محتسب تهی‌شده از تجربه تاریخی و اخلاقی چنان پرسروصدا در گوش ما جیغ می‌کشند که ما واقعاً فکر می‌کنیم که هستی اجتماعی یعنی همین دادوبیدادهای پوک. خیر! مسئله بر سر ضرب‌آهنگ‌هایی است که هنوز درون حیات اجتماعی ما جاری است و خیره، منتظر و بسیار هوشمند وضعیت را می‌پاید تا در وهله نهایی بیاید و از تک‌تک دریچه‌هایی که برای زندگی بهترش باز می‌شوند استفاده کند. این لحظه‌ی الان ما هم نیست. برگردیم مشروطه را بخوانیم، برگردیم جنبش ملی را بخوانیم، برگردیم لحظه انقلاب ۵۷ را بخوانیم، برگردیم و ظهور جنبش اصلاحات را بخوانیم، برگردیم به انتخابات‌های مختلف از سال ۷۶ به‌بعد و تب‌وتاب‌های اجتماعی شکل‌بندی شده برای دفاع از زندگی. ما مدام با این بازگشت‌ها مواجه بوده‌ایم. بازگشت‌هایی که در وهله نهایی مسئله‌اش چیست؟ دفاع از حیات اجتماعی. درست در همین بازگشت‌ها یک گفتار مدام تحقیرکننده داریم که در ژانر خلقیات مقاومت‌ها را همچون نادان، جاهل، فریب‌خورده و چیزهایی ازاین‌قبیل می‌نامد. یا فقط بر طبل مویه و سوگنامه خواندن می‌زند. از آنجا که این بدنه اجتماعی می‌خواهد زندگی کند، چون در زمین گفتمانی او بازی نمی‌کند مدام از جوانب مختلف تحقیر می‌شود. این معنایش این نیست که ما جریان‌های اجتماعی نداریم که وجه ویرانگر نداشته باشند البته که داریم و باید محکم نشست و آن‌ها را نقد کرد. بله! من امروز معتقدم آن طبقه نوکیسه‌ای که در ایران پساتحریم صورت‌بندی شد، امروز یک نظم دهشتناک و یک نظام ارزشی ویرانگر را در جامعه ایرانی تولید کرده که در وجه محتسب‌گونه‌اش دریافت عجیبی از امر دینی دارد که به‌شکل جالب‌توجهی از هر شکلی از الهیات خالی است. مسئله‌اش توحید، عدل، نبوت و... نیست. اساساً ایده‌ای درباره امر معنوی ندارد، عمیقاً نیهیلیست است ولو اینکه ژست دینی بگیرد و محتوای تجربه دینی اصلاً برایش اهمیتی ندارد. تنها درگیر یک گفتار غیرتاریخی است که به هر قیمتی می‌خواهد آن را بر جامعه اعمال کند. لایه دوم که ظاهراً در تقابل با این گفتار قرار دارد درون هدونیسم (لذت‌گرایی) است و مسئله اصلی‌اش این است که «من که به انباشت ثروتی رسیده‌ام چرا نمی‌گذارید با این ثروت لذت ببرم؟» و ارزش‌هایش را هم به همه طبقات تحمیل می‌کند. ظهور این هدونیسم را کجا می‌بینید؟ در مجموعه بزرگی از محتواهای فرهنگی که وهله نهایی یک دشمنی سرسخت با زندگی نرمال است. صدر تا ذیل حیات‌اش را اروتیک می‌خواهد و با بدن طبیعی، دشمنی سادومازوخیستی دارد. همه هستی خود را در نوعی صورت‌بندی مصرفی سامان داده است. همه لایه‌های اجتماعی را هم این دو لایه می‌خواهند ذیل ارزش‌های تمامیت‌خواهانه خود منکوب کنند. من سخنم درباره این دو لایه نیست و معتقدم باید آن‌ها را محکم نقد کرد و اجازه نداد با هوچی‌گری ما را به مارپیچ سکوت بفرستند؛ دو لایه‌ای که لحظه اخلاقی حیات را از دست داده‌اند و نمی‌توانند توأمان که از جان مردمان و کودکان این سرزمین حرف می‌زنند درباره جنایتی که در غزه و رفح اتفاق می‌افتد سخن بگویند. تصور می‌کنند اگر این کار را کردند، با گفتمان رقیب همدست می‌شوند. متوجه نیستند که در اینجا لحظه اخلاقی وجود دارد که حیات ما را به‌هم گره می‌زند. واکنش‌گری آن‌ها اجازه هر کنش خلاق و اخلاقی را از ما گرفته است. صورت‌بندی‌های مبتنی بر توتالیتاریسم و مبتنی بر استبداد نمی‌توانند بفهمند که قریب به ۱۲۰ سال است که جامعه ایرانی در امواج مشروطه دارد زندگی می‌کند و تا مشروطه اگر میلش (که حق زندگی آبرومند در این خاک، برای همگان، با تفاوت‌ها و تکثرهایشان است) محقق نشود، این میل سر بازایستادن ندارد. اینکه ساخت سیاسی یا گفتار رقیبش این لحظه را می‌بیند یا نه، انرژی‌ای که از این لحظه آزاد می‌شود را نفی نمی‌کند. نظام اندیشه‌ای ما مشکل بزرگش این است که عمیقاً غیرتاریخی است. یک سنت تفکر چپ شوروی‌گرا قبل از انقلاب داریم که حتی نمی‌خواهد با تاریخ ایران نسبت نظری برقرار کند. جریان دوم، یک جریان راست اقتصادی و درواقع اقتصادسنجی است که اوجش را در مناظرات عجیب‌وغریب بین به‌اصطلاح راست‌ها و چپ‌ها می‌بینید که آن هم ایده‌اش این است؛ «هرکسی می‌خواهد هرچیزی را با هر کس مبادله کند به ما ربطی ندارد». این جریان اصلاً نمی‌فهمد در یک لحظه دارد درباره اقتصادی صحبت می‌کند که نهادهای غارت به‌شکلی تاریخی چنان در آن لانه کرده‌اند که اگر شما بروید در این ایده که کلاً هر شکلی از مداخله را رفع کنید، نهادهای غارتِ تثبیت‌شده، مردم را می‌خورند. این جریان اقتصادسنجی نیز با تاریخ ایران کاری ندارد و منتظر است تا به دستوری طرح‌هایش را اجرا کند؛ که دیدیم نتیجه دهشت‌بار خصوصی‌سازی‌ها را که تَعَین تاریخی یک ایده نسنجیده غیرتاریخی بود و کسی هم آن را گردن نمی‌گیرد. جریان چپ استالینیست هم به تاریخ ایران کاری ندارد و فقط مانیفست می‌نویسد؛ ژورنالیسم هم که از تاریخ بدش می‌آید. حیات علم و علوم انسانی هم در این مملکت کاری به تاریخ ندارد، چون آن را اتفاقی در گذشته می‌داند. درحالی که تاریخ در لحظه اکنون ما حاضر است و به حیات خود ادامه می‌دهد. تاریخ یعنی فهم لحظه اکنون.

ناخرسندم که عرض کنم، بخش بزرگی از جریانات فکری در ایران امروز، پز و ژست‌شان این است که نه‌تنها تاریخ ایران را نمی‌خوانند که به آن بی‌سوادی تاریخی افتخار هم می‌کنند. ما افرادی داریم که به‌عنوان روشنفکر محکم می‌گویند: «ما در ایران کسی را نمی‌شناسیم که سرمایه فرهنگی داشته باشد» یا این ادعا که؛ «ما پیش از مشروطه (که آن هم ایده وارداتی است) اصلاً چیزی نبودیم و الان هم چیزی نیستیم». وقتی نمی‌خواهید به تاریخ برگردید و یک نفرت مازوخیستی و کین‌توزانه از لحظه زیر پایی‌تان دارید، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانید بگویید اندیشمندان یک زیست بوم یا زیست جهان یا یک وضعیت تاریخی خاص هستید

شرکت توزیع نیروی برق تبریز

مناقصه عمومی یک مرحله‌ای با ارزیابی کیفی

نوبت اول

موضوع مناقصه: تعیین پیمانکار کلید در دست اجرای پروژه‌های تبدیل شبکه مسی به کابل خودنگهدار امور برق قراملک جهت ارتقای کیفیت برق رسانی به متراژ برآوردی ۵۰۰۰۰ متر مطابق لیست مناطق پیوستی
دستگاه مناقصه‌گزار و آدرس: شرکت توزیع نیروی برق تبریز واقع در تبریز کوی ولیعصر، خیابان نظامی، اول خیابان قطران، شرکت توزیع نیروی برق تبریز
مدت زمان اجرا: ۱۲ ماه
برآورد اولیه: برابر ۲۷۲٫۳۰۳٫۷۳۲٫۷۰۰ ریال می‌باشد.
مهلت دریافت اسناد از طریق سامانه ستاد: از تاریخ ۱۴۰۳/۰۳/۲۰ لغایت ۱۴۰۳/۰۳/۲۶
مهلت بارگذاری پیشنهادات در سامانه ستاد: پیشنهاددهندگان می‌بایست ضمن بارگذاری اسناد ارزیابی کیفی و کلیه مدارك پاکات الف، ب و ج در سامانه ستاد تا ساعت ۱۳:۰۰ مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۰۹، نسبت به ارسال اصل پاکت الف به صورت لاك و مهرشده ظرف همان مهلت به دبیرخانه این شرکت اقدام نمایند.
تذکر: به پیشنهادهای فاقد امضا، مشروط، مخدوش و پیشنهادهایی که بعد از انقضا مدت مقرر در فراخوان واصل می‌شود، مطلقاً ترتیب اثر داده نخواهد شد.
مبلغ تضمین شرکت در مناقصه: برابر ۹٫۶۱۹٫۱۱۲٫۰۰۰ ریال بوده و پیشنهادهای فاقد تضمین، تضمین مخدوش، تضمین کمتر از میزان مقرر بلااثر می‌باشند.
شرایط خاص برای ورود به ارزیابی کیفی و مناقصه:
ارائه گواهی صلاحیت پیمانکاری در رشته نیرو از سازمان برنامه و بودجه و داشتن ظرفیت کار آزاد
ارائه گواهی تایید صلاحیت ایمنی پیمانکاری از اداره کل تعاون کار و رفاه اجتماعی
ارائه صورت‌های مالی حسابرسی شده
ساعت، روز و محل افتتاح اسناد ارزیابی کیفی:
ساعت ۰۸:۰۰ مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۱۰ و محل قرائت طبقه ششم (سالن جلسات)
زمان و محل قرائت پاکت‌های مناقصه (الف، ب و ج) به شرط کسب حداقل امتیاز لازم (حداقل ۶۵) از ارزیابی کیفی:
ساعت ۱۲:۰۰ مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۱۳ طبقه ششم (سالن جلسات)
کلیه مراحل برگزاری مناقصه از دریافت اسناد تا ارائه پیشنهادات مناقصه‌گران و بازگشایی پاکت‌ها از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد و لازم است مناقصه‌گران در صورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت‌نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند.
سایر اطلاعات و جزئیات مربوطه در اسناد مناقصه مندرج بوده و سایت‌های زیر جهت اطلاع‌رسانی اعلام می‌گردند:
پایگاه اطلاع رسانی مناقصات http://lets.mporg.ir و سایت معاملات توانیر http://www.tavanir.org.ir و سایت توزیع برق تبریز http://www.toztab.ir

شناسه آگهی:۱۷۲۸۶۸۱

گرامافون

داستان یک روح سازش‌ناپذیر

نگاهی اجمالی به کارنامه هنری صادق تبریزی با نظر به نمایشگاهش در گالری سهراب

پرویز براتی
منتقد تجسمی

گذشته می‌تواند همچون کابوسی بر اذهان زندگان سنگینی کند. صادق تبریزی با اسب‌های خرامان، شمایل‌های مینیاتوری، دختران زیبا و رنگ‌های درخشان دمی این کابوس را از مقابل چشمان بینندگان تابلوهای خود پاک می‌کند. او این روزها مجموعه‌ای با عنوان «عشاقِ بی‌زمان، افق‌های بی‌کران» در گالری سهراب به نمایش گذاشته که می‌توان آن‌ها را آخرین تصاویر باشکوه نسلی دانست که تبریزی یکی از نمایندگان اصلی آن است؛ نسل نخستینِ مدرنیست‌های ایرانی عمدتاً با کنش هویت‌محور که به سنت‌های هنری گذشته رجوع می‌کردند و کارشان اغلب ذیل مکتب «سقاخانه» جای می‌گیرد. این نسل بر آن بود تا شناسنامه ایرانی برای کار خود دست‌وپا کند. تبریزی از این نظر جلوه خاصی از فرهنگ ایرانی را با تابلوهایش به نمایش می‌گذارد؛ زن، اسب، سوار و عشّاق در کنار خوشنویسی و نقوش سنتی، عناصر محدودِ تابلوهای او هستند.

تبریزی مسلح به یک شیوه و رسانه نبود؛ در عین تسلط به طراحی قدیم و طراحی جدید، سفالگر قابلی نیز بود. او پس از هنرستان در کارگاه سفالگری اداره هنرهای زیبا مشغول به کار و در آن‌جا با هنرمندانی چون پرویز تناولی و دیگر هنرمندان نوگرا آشنا شد. همان‌جا بود که ساختارشکنی خط و سفال را آغاز و از المان‌های سنتی و برهم زدن فرم خط استفاده کرد. پنل سرامیکی سال ۱۳۳۸ که در نمایشگاهی در موزه پراگ ارائه شده، نمونه مهم این دوره است که به باور برخی، نخستین اثر نقاشی‌خط در ایران محسوب می‌شود. طرح و تفکر ادغام هنرهای سنتی با لحنی مدرن در سال‌های ۱۳۳۹ شمسی منجر به تأسیس دانشکده هنرهای تزئینی شد. تبریزی با ورود به این دانشکده با بستری آشنا شد که منطبق با اندیشه‌های او بود و همین باعث شد در این فضا رشد بسیار کند. خصلت‌های روحی و رفتاری او که با هنر سنتی و آموزش نزد هنرمندان قهوه‌خانه‌ای، صورت‌ساز و نگارگری به همراه دانش بصری مدرن شکل گرفته بود، جنس جدیدی از لحن هنر ایرانی را به نمایش گذاشت. در طول تحصیل با همکاری همفکران خود تشکل‌های اجتماعی متعددی را شکل دادند تا جریان وسیعی که در آینده به‌نام «سقاخانه» نامیده شد، سامان بگیرد. از مهم‌ترین جریان‌های ذکرشده، همکاری در تأسیس مرکز تالار ایران بود. در نمایشگاه افتتاحیه تالار ایران برای اولین‌بار تبریزی آثار انتزاعی بر بستر سنتی و پوست حیوانات را ارائه کرد و با استفاده از تکنیک‌های سنتی فرم‌های مدرنی روی آن خلق کرد.

در سال ۱۳۴۸ با همین آثار و طراحی‌های پیچیده‌تر روی پوست و نقوش تجریدی خوشنویسی، در بی‌ینال ونیز شرکت کرد. در آثار این دوره ما شاهد پدید آمدن مهرها، ورق‌های کتاب، فضاسازی تجریدی و مدرن همراه با خوشنویسی هستیم. نمونه‌هایی از این دست آثار در نمایشگاه او در گالری سهراب به نمایش درآمده است.

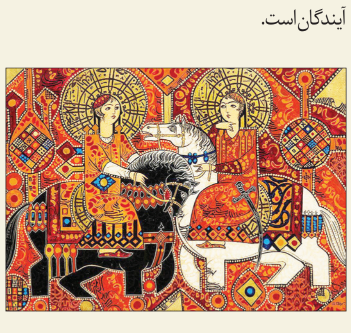در سال‌های ۵۰ با تحرک هنرمندان مدرنیسم و تشکیل گروه‌هایی که هنر سقاخانه را مورد سؤال قرار دادند، تبریزی در پی استیلیزه کردن و مدرن کردن فرم‌های سنتی، آثار جدیدی آفرید. نمونه کارهای ارائه‌شده در بی‌ینال ونیز را کامل‌تر و جدّی‌تر پی گرفت و پس از آن فضاسازی‌های خود را به سمت فشردگی جریان لحن نگارگری پیش بُرد. بعد از انقلاب با تحولاتی که در نگاه اجتماعی شکل گرفت، تبریزی مسیر نقاشانه خود را به سمت تزئیناتِ بیشتر برد و زیبایی‌شناسی آثار این دوره منطبق با تحولات اجتماعی شکل گرفت. تا اواخر دهه ۸۰ آثار بسیاری را خلق کرد. او که در سال ۵۲ با افتتاح «نگارخانه ۶۶» در مقام گالری‌دار خود را مطرح کرد؛ بار دیگر به فکر احیای این نگارخانه افتاد و در سال ۸۰ نمایشگاه‌هایی از احمد امین‌نظر، رضا بانگیز، مسعود عربشاهی، بیوک احمری و فرامرز پیلارام برپا کرد. از سال ۹۰ در عین حال که به امر نقاشی اشتغال داشت، بیشتر وقتش را برای ثبت خاطرات خود قرار داد. حقیقت این است که او هنرمندی جنگجو، سازش‌ناپذیر، فعال و با پشتکار برای ثبت حقیقت و زیبایی دوران خود بود. امروز تلاش ما ثبت، ارائه و بازخوانی مسیر هنری او و برای آیندگان است.